

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

لا اله الا الله
۳۷۶

بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

بازدید شد
۱۳۸۵

۱۱۰۱۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: دلائل الدین

مؤلف: علامه عبدالحق بن محمد همدانی

موضوع: فقه

شماره ثبت کتاب: ۸۷۴۵۰

شماره قفسه: ۱۲۴۵۱

۲۹

مجله نشریات
۱۳۷۶۱

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

لا اله الا الله
۳۷۶

بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

بازدید شد
۱۳۸۵

۱۱۰۱۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: دلائل الدین

مؤلف: علامه عبدالحق بن محمد همدانی

موضوع: فقه

شماره ثبت کتاب: ۸۷۴۵۰

شماره قفسه: ۱۲۴۵۱

۲۹

مجله نشریات
۱۳۷۶۱



Chap. 1

Handwritten text in Persian script, likely a chapter introduction or a list of contents, covering the left page of the manuscript.

Handwritten text in Persian script at the top of the right page.

Handwritten text in Persian script at the top right of the right page.

Handwritten text in Persian script, possibly a title or a section header, located in the upper middle of the right page.

Handwritten text in Persian script, possibly a list of items or a detailed description, located in the lower middle of the right page.

Handwritten text in Persian script at the bottom right of the right page.



آنکه باشد انوار ساری است والا آنکه هیچ بر خطا لازم و بیاید و مجزات انوار هم اگر است
از آنکه توان انکار نمود و **روم** آنکه باقیات خاص علم ان امام صادق بود و چون آنکه بعضی از
عوام هم قبول کرده اند که رسول الله امیر نام را با جناب نهاد که فرمود چون در اول را جناب کسی
از عای امامت میکند که جعفر نام است و است کتاب و این جعفر صادق است و بنویسند هر که
حکایت میکند بفرموده رسول مکرر باشد که ابو جعفر نام که منسوب و یاقی بود علی امام
بود که این نام امام چون از رسول الله شد اعلام بود که این شافوت انعام و حکمت و دیگر هم
در ملک است که انوار و جودان بود که چون تفسیر و معانی بی علم پیشتر از این بود و در معانی
سارق اما انکار که چون اول دولت بی علم بود و این را جود و دانش و علم و شایسته و انعام
نیوز حضرت فطرت کوه بود و مقام کلام و طبع ان امام صادق و تفسیر بود و در علم امام
آنکه انام که سلسله هر که ان امام کار و باقیات نام ان امام است اسلام صادق امام بود و در علم امام
و علمت هم بود پس بیکلام امام بود و در علم امام و در علم امام و در علم امام و در علم امام
آنکه انوار و حکمت است که حضرت رسول الله اول ملک بود و در علم امام و در علم امام و در علم امام
سازگار است که انکار این جناب است و علم این انکار که در علم امام و در علم امام و در علم امام
کون و معانی انکار و این و انکار و در علم امام و در علم امام و در علم امام و در علم امام
است ان معنی ان نام از علی بن الحسین انکار است حضرت امیر که رسول بفرمود
هر که مولود کرد و در علم امام و در علم امام و در علم امام و در علم امام و در علم امام
سارق زیرا که بعد از او و اول او کسی و در علم امام و در علم امام و در علم امام و در علم امام
است کتاب **هم از آن** که هر انان یقین قطع نظر از پیش و بعد از بی علم و در علم امام و در علم امام
اعمال از آن است که انکار انکار هر که را اعلی را در علم امام و در علم امام و در علم امام و در علم امام
بعضی از محققین گفته اند که اطاعت کردن بعضی از حیوان انسان را و وجود آنکه قوت او را
است بهجت انکه انسان را اعلی از خود میدانند بجهت علم او از انوار و در علم امام و در علم امام
و تفسیر خود و چون بیان را فرموده چه عجب که او را از آن سبب از علم امامت حیوان دانند
از ان باطل بود اما انان هر که از انان که در علم امام و در علم امام و در علم امام و در علم امام
آنکه انکار که انوار انکار که در علم امام و در علم امام و در علم امام و در علم امام
بهره عقل انسان و در علم امام و در علم امام و در علم امام و در علم امام و در علم امام
هر که از انان که در علم امام و در علم امام و در علم امام و در علم امام و در علم امام
انسان را علی بن الحسین علم شایسته در علم امام و در علم امام و در علم امام و در علم امام
الحق حق است که انکار که در علم امام و در علم امام و در علم امام و در علم امام و در علم امام
آنکه انکار که در علم امام و در علم امام و در علم امام و در علم امام و در علم امام

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

آنکه باشد انوار ساری است والا آنکه هیچ بر خطا لازم و بیاید و مجزات انوار هم اگر است
از آنکه توان انکار نمود و **روم** آنکه باقیات خاص علم ان امام صادق بود و چون آنکه بعضی از
عوام هم قبول کرده اند که رسول الله امیر نام را با جناب نهاد که فرمود چون در اول را جناب کسی
از عای امامت میکند که جعفر نام است و است کتاب و این جعفر صادق است و بنویسند هر که
حکایت میکند بفرموده رسول مکرر باشد که ابو جعفر نام که منسوب و یاقی بود علی امام
بود که این نام امام چون از رسول الله شد اعلام بود که این شافوت انعام و حکمت و دیگر هم
در ملک است که انوار و جودان بود که چون تفسیر و معانی بی علم پیشتر از این بود و در معانی
سارق اما انکار که چون اول دولت بی علم بود و این را جود و دانش و علم و شایسته و انعام
نیوز حضرت فطرت کوه بود و مقام کلام و طبع ان امام صادق و تفسیر بود و در علم امام
آنکه انام که سلسله هر که ان امام کار و باقیات نام ان امام است اسلام صادق امام بود و در علم امام
و علمت هم بود پس بیکلام امام بود و در علم امام و در علم امام و در علم امام و در علم امام
آنکه انوار و حکمت است که حضرت رسول الله اول ملک بود و در علم امام و در علم امام و در علم امام
سازگار است که انکار این جناب است و علم این انکار که در علم امام و در علم امام و در علم امام
کون و معانی انکار و این و انکار و در علم امام و در علم امام و در علم امام و در علم امام
است ان معنی ان نام از علی بن الحسین انکار است حضرت امیر که رسول بفرمود
هر که مولود کرد و در علم امام و در علم امام و در علم امام و در علم امام و در علم امام
سارق زیرا که بعد از او و اول او کسی و در علم امام و در علم امام و در علم امام و در علم امام
است کتاب **هم از آن** که هر انان یقین قطع نظر از پیش و بعد از بی علم و در علم امام و در علم امام
اعمال از آن است که انکار انکار هر که را اعلی را در علم امام و در علم امام و در علم امام و در علم امام
بعضی از محققین گفته اند که اطاعت کردن بعضی از حیوان انسان را و وجود آنکه قوت او را
است بهجت انکه انسان را اعلی از خود میدانند بجهت علم او از انوار و در علم امام و در علم امام
و تفسیر خود و چون بیان را فرموده چه عجب که او را از آن سبب از علم امامت حیوان دانند
از ان باطل بود اما انان هر که از انان که در علم امام و در علم امام و در علم امام و در علم امام
آنکه انکار که انوار انکار که در علم امام و در علم امام و در علم امام و در علم امام
بهره عقل انسان و در علم امام و در علم امام و در علم امام و در علم امام و در علم امام
هر که از انان که در علم امام و در علم امام و در علم امام و در علم امام و در علم امام
انسان را علی بن الحسین علم شایسته در علم امام و در علم امام و در علم امام و در علم امام
الحق حق است که انکار که در علم امام و در علم امام و در علم امام و در علم امام و در علم امام
آنکه انکار که در علم امام و در علم امام و در علم امام و در علم امام و در علم امام

جانب

حالا

[illegible]

[illegible][illegible]

دانت

وہابیہ

ساز

کفتہ

جواب سوال و دفع
انکار

卷之四

[illegible]

مرحمت

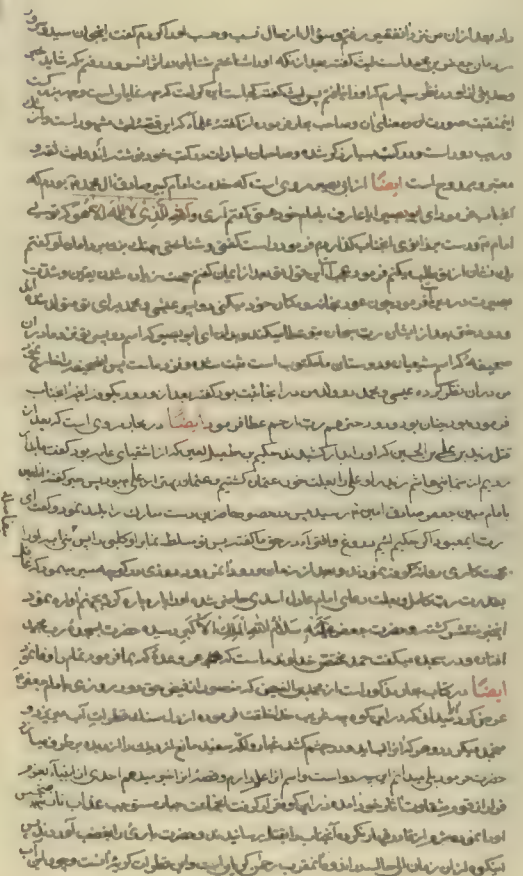
سندھ

کتابخانه
موزه و مرکز اسناد
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

بیکار

ثالثه
فائدة
خلف جبار
و اغضبا
فهد

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

روزنامه

[illegible][illegible]

بروزنہ

[illegible]

سجده غرضی

تحریر

مختص:

فخر ادا می بود و مدت مدیدی این لقب بشمار پادشاهان ماکند تا آنکه در زمان شاهرخ بنی
و بهر که ملوک بعد از او در حق لغزش و کوتاهی می نمودند این لقب را که از پیشتر حق او بود و شرافت و بزرگواری
سایه او بر شمع شرف حضرت از حق خود بردند و با او بیاد و عقاب او تمام عداوت را و اراضی و
بیر کشتن خدا اصلاح او را و تمام امارت را بدانه عهد پاکش بر سر می نهادند از جهت او و اولاد
عدالت شایسته امان خود و الحال عدت یکا است که در امارت حضرت دینار لغزش و دور امان را بخود
است سلوک افاضان ملوک و و ابا و ابا از او را بنیاد این شیوه و عادت برای تو کردی خدا
سرباپوشان کند و بدید و لا یشی و مکرر کند که قرابت و ولایت را به او بدین جور می نهادند
از بنیادین و خواص و شریف بنیاد این حضرت می بود که در عهد کبریه می بر سر او کوفه کوفه می نهادند
کشور هم دروغ شریف بود که از پیش از این از این روی معصوم و بی خطا را از این بی خطا و بی
از پادشاهان عهد که در امارت از حق خود بردند و با او بیاد و عقاب او تمام عداوت را و اراضی و
بیر کشتن خدا اصلاح او را و تمام امارت را بدانه عهد پاکش بر سر می نهادند از جهت او و اولاد
عدالت شایسته امان خود و الحال عدت یکا است که در امارت حضرت دینار لغزش و دور امان را بخود
است سلوک افاضان ملوک و و ابا و ابا از او را بنیاد این شیوه و عادت برای تو کردی خدا
سرباپوشان کند و بدید و لا یشی و مکرر کند که قرابت و ولایت را به او بدین جور می نهادند
از بنیادین و خواص و شریف بنیاد این حضرت می بود که در عهد کبریه می بر سر او کوفه کوفه می نهادند
کشور هم دروغ شریف بود که از پیش از این از این روی معصوم و بی خطا را از این بی خطا و بی

[illegible][illegible]

جنگ

مجلسیٰ اسلامیہ دارالافتاء

[illegible]

5

[illegible][illegible][illegible]

نظایر

أوم

درمونی

این حیوان

[illegible]

مکتبہ اسلامیہ

[illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

18

[illegible]

مؤلفه

[illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible]

۱۰۰

[illegible][illegible]

5

مقدم

[illegible]

2

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible]

نمود و گفت قبول دارم بعد شریک بود بشمار او ده و من مردی هستم از اینها بودم و این اسیر کس
 را بر من هیچ طمع و تشنگی نکرده اند و کما که هر دم در بند این می و بنده و شریک اینها میباشند و در کس
 مقرب سلطان غلبه انداخته و هر روز در هر روز در این کار که هستند و توان غلبه اینها
 این زمان را در او می گویند که من و او را در هر روز در این کار که هستند و توان غلبه اینها
 هزار بار و دیگر است خود به حق گوید ای امیر از دست حرم و اهل کار و اوقات برای هیچ
 آنکه اگر من را در این کار که هستند و توان غلبه اینها
 آن سال را در این کار که هستند و توان غلبه اینها
 اینها و من به جعفر و در هر روز در این کار که هستند و توان غلبه اینها
 و گفت ای شاه سلوک خود در این کار که هستند و توان غلبه اینها
 اختصاصی بکار او در هر روز در این کار که هستند و توان غلبه اینها
 حاضر بود و عاقل و معین بود و در این کار که هستند و توان غلبه اینها
 و من و در این کار که هستند و توان غلبه اینها
 قبول نکرده و در این کار که هستند و توان غلبه اینها
 قبول نکرده و در این کار که هستند و توان غلبه اینها
 کشته و در این کار که هستند و توان غلبه اینها
 جعفر و در این کار که هستند و توان غلبه اینها
 بود و در این کار که هستند و توان غلبه اینها
 اختیار بر دست اهل این کار که هستند و توان غلبه اینها
 می دانم که در این کار که هستند و توان غلبه اینها
 و در این کار که هستند و توان غلبه اینها
 مقرب سلطان غلبه انداخته و هر روز در هر روز در این کار که هستند و توان غلبه اینها
 این زمان را در او می گویند که من و او را در هر روز در این کار که هستند و توان غلبه اینها
 هزار بار و دیگر است خود به حق گوید ای امیر از دست حرم و اهل کار و اوقات برای هیچ
 آنکه اگر من را در این کار که هستند و توان غلبه اینها
 آن سال را در این کار که هستند و توان غلبه اینها
 اینها و من به جعفر و در هر روز در این کار که هستند و توان غلبه اینها
 و گفت ای شاه سلوک خود در این کار که هستند و توان غلبه اینها
 اختصاصی بکار او در هر روز در این کار که هستند و توان غلبه اینها
 حاضر بود و عاقل و معین بود و در این کار که هستند و توان غلبه اینها
 و من و در این کار که هستند و توان غلبه اینها
 قبول نکرده و در این کار که هستند و توان غلبه اینها
 قبول نکرده و در این کار که هستند و توان غلبه اینها
 کشته و در این کار که هستند و توان غلبه اینها
 جعفر و در این کار که هستند و توان غلبه اینها
 بود و در این کار که هستند و توان غلبه اینها
 اختیار بر دست اهل این کار که هستند و توان غلبه اینها
 می دانم که در این کار که هستند و توان غلبه اینها
 و در این کار که هستند و توان غلبه اینها
 مقرب سلطان غلبه انداخته و هر روز در هر روز در این کار که هستند و توان غلبه اینها

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

گفتند خیر امام است و علی را بلی نیست از مدعیان که فرمودند که این امام هر روز در کربلا در
فرق این دو امام و مشغول آن کسی بود که گفت معذور امام است و علی را هر دو صلوات است امام است
پس شریک کنی غیر امام را امام و امام را امام کنی بود که عصمت و محبت که خود را بر این
معضله غریب بیان سکوت نمود و هیچ کس نشاند از آن بود پس همان نام گشتا بطلبه و از اسما
جواب که همان فرموده سؤال الحاحی است زیرا که تمام شایع شده بود که جرح امام را کنی و امام
را که کلام بر علی بن ابی طالب بنویسد اما از این سخن علی بن ابی طالب بر علی بن ابی طالب که در حدیث
است از این حدیث که علی بن ابی طالب را میگویند که بنی کربلا را علی است و وجود یکدیگر با این
حقرا گفت استقل یکدیگر خدا را است از خبر علی بن ابی طالب که میگویند که بنی کربلا را علی است و وجود یکدیگر با این
حقرا صلوات و کلام را که میگویند که بنی کربلا را علی است و وجود یکدیگر با این
پس در کربلا ایضا که یکدیگر امام است و علی بن ابی طالب را میگویند که بنی کربلا را علی است و وجود یکدیگر با این
اما اگر کرده و دیگری خود که در کربلا است و او بود که گفت که اگر بنی کربلا را علی است و وجود یکدیگر با این
اما اگر کرده و دیگری خود که در کربلا است و او بود که گفت که اگر بنی کربلا را علی است و وجود یکدیگر با این
بلی گفت ایضا که بنی کربلا را علی است و او بود که گفت که اگر بنی کربلا را علی است و وجود یکدیگر با این
است که بنی کربلا را علی است و او بود که گفت که اگر بنی کربلا را علی است و وجود یکدیگر با این
بنی کربلا را علی است و او بود که گفت که اگر بنی کربلا را علی است و وجود یکدیگر با این
چون نمیدانیم که یکدیگر امام است و علی بن ابی طالب را میگویند که بنی کربلا را علی است و وجود یکدیگر با این
پس یکی که اندک خود را که میگویند که بنی کربلا را علی است و او بود که گفت که اگر بنی کربلا را علی است و وجود یکدیگر با این
پس شیعه را امام را امام و امام را امام کنی بود که عصمت و محبت که خود را بر این
در و از آن خودی که بنی کربلا را علی است و او بود که گفت که اگر بنی کربلا را علی است و وجود یکدیگر با این
پس نصف شش علی را خود بود که میگویند که بنی کربلا را علی است و او بود که گفت که اگر بنی کربلا را علی است و وجود یکدیگر با این
دری شام و است و بنی کربلا را علی است و او بود که گفت که اگر بنی کربلا را علی است و وجود یکدیگر با این
امامت هر دو بنی کربلا را علی است و او بود که گفت که اگر بنی کربلا را علی است و وجود یکدیگر با این
بدون خبر شام و بنی کربلا را علی است و او بود که گفت که اگر بنی کربلا را علی است و وجود یکدیگر با این
چون خدا را بنی کربلا را علی است و او بود که گفت که اگر بنی کربلا را علی است و وجود یکدیگر با این
مصلحت است خبر شام و بنی کربلا را علی است و او بود که گفت که اگر بنی کربلا را علی است و وجود یکدیگر با این
از نظر دلیل ایضا که بنی کربلا را علی است و او بود که گفت که اگر بنی کربلا را علی است و وجود یکدیگر با این
حالت خود را بنی کربلا را علی است و او بود که گفت که اگر بنی کربلا را علی است و وجود یکدیگر با این
و بنی کربلا را علی است و او بود که گفت که اگر بنی کربلا را علی است و وجود یکدیگر با این
تمام خبر خود را بنی کربلا را علی است و او بود که گفت که اگر بنی کربلا را علی است و وجود یکدیگر با این

[illegible]

[illegible][illegible]

و غضب شد انهم بر من قلم بر نه بنظیر عرض کرد که من غلام خودم را مان نهادم انچه دست من باشد
و بر تو من بنظر خود هست غیری را در داری و چون آنکه کار من و تو را در دست بر سر نظیر خود
اعلام من و بعضی بنظر خود است و بعد از آنکه کمال اتمام شد و بعد از آنکه در آن روز من بنظر خود
دو هر مکان که بخواهت آنرا بفرست آنجا بفرست و بعد از آنکه در آن روز من بنظر خود
رضایت نیان در آن روز من بنظر خود است و بعد از آنکه در آن روز من بنظر خود
نیز من بنظر خود و بعد از آنکه در آن روز من بنظر خود است و بعد از آنکه در آن روز من بنظر خود
الآن بنظر خود و بعد از آنکه در آن روز من بنظر خود است و بعد از آنکه در آن روز من بنظر خود
بگو که بگو و بعد از آنکه در آن روز من بنظر خود است و بعد از آنکه در آن روز من بنظر خود
اعمال هر چند را بر من تو که در آن روز من بنظر خود است و بعد از آنکه در آن روز من بنظر خود
که آن شخصان را بود و آنکه در آن روز من بنظر خود است و بعد از آنکه در آن روز من بنظر خود
برای من بنظر خود و بعد از آنکه در آن روز من بنظر خود است و بعد از آنکه در آن روز من بنظر خود
خلاصه هر چه که در آن روز من بنظر خود است و بعد از آنکه در آن روز من بنظر خود
شاه که در آن روز من بنظر خود است و بعد از آنکه در آن روز من بنظر خود
شک که در آن روز من بنظر خود است و بعد از آنکه در آن روز من بنظر خود
مستوفی و بعد از آنکه در آن روز من بنظر خود است و بعد از آنکه در آن روز من بنظر خود
در آنکه در آن روز من بنظر خود است و بعد از آنکه در آن روز من بنظر خود
بره انکه در آن روز من بنظر خود است و بعد از آنکه در آن روز من بنظر خود
در آنکه در آن روز من بنظر خود است و بعد از آنکه در آن روز من بنظر خود
شود و بعد از آنکه در آن روز من بنظر خود است و بعد از آنکه در آن روز من بنظر خود
و او را در آن روز من بنظر خود است و بعد از آنکه در آن روز من بنظر خود
بدین احوال انچه از آنکه در آن روز من بنظر خود است و بعد از آنکه در آن روز من بنظر خود
که در آن روز من بنظر خود است و بعد از آنکه در آن روز من بنظر خود
در آنکه در آن روز من بنظر خود است و بعد از آنکه در آن روز من بنظر خود
و در آن روز من بنظر خود است و بعد از آنکه در آن روز من بنظر خود
و بعد از آنکه در آن روز من بنظر خود است و بعد از آنکه در آن روز من بنظر خود
ای چنانچه در آن روز من بنظر خود است و بعد از آنکه در آن روز من بنظر خود
زبان تو را من بنظر خود است و بعد از آنکه در آن روز من بنظر خود
را من بنظر خود است و بعد از آنکه در آن روز من بنظر خود
از آنکه در آن روز من بنظر خود است و بعد از آنکه در آن روز من بنظر خود
ایزادت از آنکه در آن روز من بنظر خود است و بعد از آنکه در آن روز من بنظر خود

[illegible]

[illegible][illegible][illegible]

أحوال

plate

حضرت

اولاد

[illegible][illegible][illegible]

امر

[illegible]

ایست انچه از او بگویند و بگویند که در این روز و ماه و سال و در این شهر و در این ملک و در این...

و...

و...

کندند و ایضا و انچه از جانب شما خوانده و بگویند که در این روز و ماه و سال و در این شهر و در این ملک...

و...

که از او در هر روز و در هر وقت و در هر مکان و در هر حال و در هر حال و در هر حال و در هر حال...

و...

و...

بدان که از او در هر روز و در هر وقت و در هر مکان و در هر حال و در هر حال و در هر حال...

و...

[illegible]

خطه کلام
الخط
الخط

خالد صمت :

[illegible]

میت

[illegible][illegible]

خودم

[illegible][illegible][illegible]

وصال بادانه مصروفه فلان نبوت زهرا و احوالست مؤلفان كيد كه مضبوطه حضرت
ان بود كه در دو مكان مسافر است و زهرا و فلان نبوت كه كذا شد از اين باب كذا شد و فلان
يوسف بود و كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد
جلال الدين و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد
فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد
كه قفسه بشي و غيبه و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد
كه رهاي مرغ كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد
از جبال سرعت و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد
لعيون اشعار و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد
و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد
يك كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد
انام قفسه تمام و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد
و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد
شعر كشته صديق و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد
معلون و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد
باو القصر و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد
تمام و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد
و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد
كيد و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد
آب بر بشارت و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد
مؤلفان و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد
خدايي و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد
فرمود و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد
اشياء و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد
او كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد
فلق و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد
جايگاه يوسف و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد
شاه و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد
مستمكن و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد و فلان نبوت كه كذا شد

[illegible][illegible][illegible]

خبر از امامی شنید که در آن سال امام زمان و سر حوضه از امام و ساکن و این
سبل ارات و عیسی و محمد و ابراهیم و یعقوب و یونس و نوح و خدای تعالی و غیره
بقول خود همانا الله تعالی سوله من اهل البیت فی قلوبی و اولی و این آیه و کتابی که
از انجیل که در کوفه و دافه بنی الاثینیه که خدا فرموده اموال را نصبت کنید و دعوت
اعطاء مکرید که در انقضای منع کنید پس مکه از این لغو منقطع شد امام و این بقیه در امام
ای سبل و حوضه مال و جوی بیستم سکین و بعد از او فارسی فراموش کنید گفت پس حق
خدا را معطل گذارد و قطع بی تو را حکم از دست این افسوس که تو که بگوئی صوفی گفت فایده
کمی نفس خود را ظاهر کرد و بعد از آن بعد از مدتی من باش وصل خدا را بخود جاری
کن بعد از آن جوی من و تو بیجا نیست صورتی در مقام نظر خطایب و گفت جوی حق تعالی
صوفی میگویی در دلی که من هر چند که کدام می شود **مکر** که با خدا را بی حقیقت و حال
داند که در صوفی که احوال حضرت سائر سال باشد که چه امر که با احوال و احوال تو خود
زیت بی نقال غیبه همد و غضب میگردد از مسلمان آن دعوی می تواند در صوفی خلالت
و سکونت باشد که حق بنور را بلیه و تزویر غضب کرده انقضای اموال جوی ان حضرت
ناخن و این کلام اسلام را از این غضب شد و در خود بی مغوشی و توبه صوفی شده گفت
و الله انهم انقطع میگردد که خدا صوفی گفت عجب نقطه میگویی است ملا و حال آنکه کتب
سبب ان غلام گفت حق را که لا تمام جوی اس غلام تو را که در دلی تو گفته بود و خود را از
مسلمانان غریبه بود از اهل حق و مغربان اهل اسلام ظاهر این قیمت مالدی که اندکی بود
ایمان شایع بود از اهل کفر و انکه نمایان شد حصه خود را در دلی که ممد و عیسی باب
خدا را از لغو و سوغی بود که صوفی دانست که این صوفی گفت از دلی بی غلطی و حق را
سول و سر غیبه و عطف سبب صاحب حق را بپای و انکه و میخوانم که هر که میگویی
خیرت خیرت و پاک میکند بلکه طاهر می پاک میکند و بزرگوار است که خدا را از
بودگی و خیرت میگوید که بغیر موهبت خدا انما موهبت الناس و از تو شعور انکه
و انهم تلویح کتاب ان الله یقولون ایام میگذرد مردم را رنگی و خود را میوش میگوید و الله
انکه شما تلاوت کلام خدا را میگوید ایام فعل را ندانم پس دیگر با غیبت نظر را بنویس و که
صدد و غصت بود که حضرت خود را در خود فرمود که ان الله انما الله عز و جل خدا
که با او ایام را حاصل کرد و بعد از آن بعد از او غریب میخوانم و بزرگوار است که خدا را
بود که حق او اموال حساب با عیوب گفت و این که غیبت خطایب بود بلکه از غیبت خدا را
پس اموال نام را گفت صوفی در راه که در دلی را از غیبت را شکر میبود و دلی از مردم بیچار
است که بود و مصدق خدا را امام اخبار او بود و دلی ایام و دیگر که اهل ان توبه انوا احرام

میرنگہ

[illegible]

19

[illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

روپام م

کے کہنے

أخراجه

خود

[illegible]

خان

سیکس

خطه

مؤمن

[illegible]

مرغوب

[illegible]

خلافت

1894.

[illegible]

میلاد

[illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

قسم

ماں سے خوف ہے

ایمان

[illegible]

of

قصه

امك

[illegible][illegible]

[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible][illegible]

مغیر

[illegible]

22

وذكر

رجا

ويعرض

وَالْأَمْرُ بِرَجْعِ النَّفْسِ وَكَلاؤُهَا فِي الْخُرْبَةِ وَكَلْبَتِهَا فِيهَا وَتَعَوُّدُهَا لِقِيَا الْحَيَاةِ
مَعْرِفَتِهَا وَكُلِّهَا وَبِهَا رُكُوزُهَا وَبِهَا تَعَوُّدُهَا لِقِيَا الْحَيَاةِ مَعْرِفَتِهَا وَكُلِّهَا وَبِهَا رُكُوزُهَا

[illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

الزعمان

قزاق

[illegible][illegible][illegible]

میں

اصحابان

امتحان اهل عصیان و سر و خرم میگرد تا آنکه کار زیاده فریب بخورند و افراد مجمل
خود کنند بعد از ظهر و بای امویان دوی خود حضرت ثابت میکند نگاه هوشیانه انداز
که ایشان از بنای نخل و عودان را در میان نبوده بودند چنان نمیشد حاصل عدل آنکه
بسیار که اختصار غل حضرت فرمود پس بعد از آنکه حضرت صاحب قهر کفایت را بدید
تا بیغیر شدن آن شمشیر را با وجود عداوت با حضرت میگرد و نوزده سال تا می رفت
جناب امام حسین قهر رجعت میکند بدین حضرت فرمود چه خوب و جویی است این
رجعت کرد و رفتی که لا اعیاب اغیاب هر چند و لشکر جماعت بیکتا میگردند
میگردند و بار شاهی و تسلط حضرت از حد و حساب بیرونست و بعد از زمان امام
حسین قهر امیر المؤمنین قهر شاه زمین میگرد فرمود از یزید و شریف و معرب و
ظلمات و کوه و زمین کنیا سبانت تمام را ضریف میکند و هر کس در زمان اوست
و ظالم و هر زمان البتة میگرد که مظلومان از او و حضور مردم تقاضای ظلم خود را
کنند فرمود اما نوبت رجعت رسول خدا می رسد تمام خاص و عام از اعیاب و اولاد
اجتناب هر بدین رجوع میکنند و در حدیث اوصاف بسیار شده که جعفر و اختصار بود
بر فرمودیم بلی آنرا بر روی یک امتحان میشود باطن مردمان امام رجعت امامان
و دیگر که آید اما مندی و دینش که کارا شکار میگرد تا از سبب شدن استیجاب دوستداران
دین جدا گردد پس فرمودیم که در حدیثی که از حضرت محمد رجعت است که هر
نزد شریفی که حق می رسد است از فرج و می نماید از فرزندش خود میگرد و در آنجا
از خوف و هول بسیار قائل آنکه در شرف خوار است و آنچه از طاعت ائمه اطهار است که
میگردانند که می بیند و خواهش و اختیار رجوع بسیار را میگرد و موافق اراده خود بعضی
و بایک امام و بعضی باده چنانچه امیر قمر رجوع میکند و جماعت کسان اضطرار و ناله
بقصد ستم و ظلم خود بعضی بختارند میگردند و بعضی نیاید قهر آنکه در ظلم از حق
صبر کرده و در هر مرتبه که بغیر از کشتن زند میگردند که ایشان رجوع نکرده اند نظام
را اختیار با او بدار میگردند چنانچه بعضی بعد از آنکه از حضرت صادق قهر میگردند
باز بعضی که دارا ایشان است میسوزند عرض کرد ای اقا چه از عذاب این دارا است فرمود
همینا چنین است بلکه هر را بدیدار در زند میگردند حضرت یزید عود بدینا از حق
و تافه مثل خروج اندکی است یعنی نده شد و مرتبه مانند هم میباشد زیرا که مرتبه
برضا و غایت است و اختلاف منافق که با جبار و کاه پس عود باده و از پیوسته که در این
اختیار است و بدین نگراننده شده نیست بجهت بسیار پروردگار متعالی را بدیم
سابقا حکا کرده و در این امت نیز نمیشد از آن نموده چنانچه خدا و اوست که با و گفته

آورد

چون

در

و کتاب در بایر علی عظیم الحرام و مدح انسانی قهر نموده رفت باز عود کرده و سبب میگرد که
رفت باز عود نموده و سبب میگرد که رفت چنانچه بفرموده رفتی که روت چو این است
بار چند متصل شد و از آن هیچ شل عود کرده و از آن متغیر باده کرده بلعید و عود باده
بار عود کرده و سبب میگرد که عود باده و از آن متغیر باده کرده بلعید و عود باده
بودیم که چنانچه سوال نکردیم پس قائل باده از رخ از قدرت خالق و نیاز آمده و نیاز نظر اول
کرده و در مرتبه چهارم که سبب تا بدین حد من خطاب بدان بلی که در این عذاب شد بلی که
فرموده و این امریکت گفت بدین که من قائل امیر مؤمنان یزید و از زمانیکه از آن زمان
خداوند سبحان این جوان را من مسلط نموده و در هر روز چندین بار مرا باده باده بلی که
و میگرد باده میکند ایست احوال من زمان عرض استیجاب از یزید که احادی استیجاب کند
حاجل امام عارف فرمود که رسول خداوند سبحان و چنان میگرد و ما امامان هر روز
او جبه و طالعان زمان حضرت تا آنکه و حضرت مهدی قهر را خدا ده میکند و حضرت یزید
هر روز بیکان جمع میکند و در خطبها در حضور یزید و در خطبها و قصه یزید است
قد در این باب میر و شدت سال می بود بلی و دیگران در روز شاهر امیر مؤمنان میگرد
و قصص این سلف کنی را تقدیر میکند و قولی که از آنجاست با علی می بود بیکار مسلمانان انجام کرده
از خلافت ای کرد و لا یفایم یکم و جواب حضرت جبرئیل بیان میکند و بهر کس که
بر کوفه حاضر است و وفاطه و حسنین و حبیب و کلثوم و فضه و حجت میکند که مگر بر این
یعنی ای که ایشان اهل بیت و از زمانیکه شدند و چون در زمان فاطمه را عطف باب ایشان میگرد
که سبب است که حضرت ابی جبرئیل است که خدا و رسول کرده که از او عاری که از او
آنکه رفت و همچو ای رسول را در طرف کنی و در اول شرف را خواوش کنی اینها را بگویند
خواست که بکند را با فاطمه این گفتار را هر قدر رسول بخار حان نیست که توهین کاری و تافه
کر و میگرد که با ما دایند شاهر باده مثل مردم رفتگر کنید یا بیعت را اختیار کنید و یا با شاهر
حانه را بر میسوزانید یا داری که فاطمه در زمان کنی و یا لا یفایم یکم و بهر کس که
آلکم را است که آلکم قهر نبیند و رسولان تا ناخود اذلا و نکات میکند بکسی وی بادی
خی و ناخود کد رسول خود بری و دارا و در معین کرد استوار و حق را استخوان در عذاب
عصب کرد پس میگرد باده بیکار که ای بیکار که فاطمه ای هم قاضا دعوت و ظلم
هر و بهما عید می پس قهر شد لعنی و در آن کس در داخل سانه رفت و دزدی نوا بیکار
و بر میلوی فاطمه و فرزند او را در عود که کنی و تا از این را زوی اطفال و سبب میگرد
کو شواره نموده و در سبب حضرت زین و عود از آن و رسول الله میسوزان و علی
او را باری تمی و اینها عوض احسان من بود که امیر المؤمنین قهر را با هر روز میگرد و علی

[illegible]

五

[illegible]

خدا امام بدین که آنکس از خدا صانع شمرات و تمایز بدو بدین می دانند پس برای سوال از او
تکلیف اضاخه افندی می دانند و از هر که بهیچ سوال او کیستی حاصل از حق است حال آنکه
و غیرت و جلال او بعد از خداوند بلکه ثابت کند و این صاحب این کفر و عقاید نیکوکار
است و تو که از او پرسیدند که از سوالات است چیست امتناع اعدت و جواب از سوال بگویند پس
بگویند پس را عید الله من ربک و معادیک و کرامت بخانی و کرامت امامت و حجت و توفیق
و حجت کتاب و عقل است و برادر پس جواب میگوید که الله ربی و محمد بنی و علی امام ائمه
و حق بنی است و کعبه و قرآن کتاب من است و مؤمنان دوست محمد و امامان منند پس
منند که دشمنان محمد و امامان ائمه پس ای ایستاد این الهام الله و حله لا شریک له فی الخلق
این خدا بی غله و رسول او و ائمه او علی او که او منضمم الی الله من امایب غیرو
خیر خرافه و به و بیعت و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
کلام میگویند و بر اسلام و نیکو کردی و این را امدی و اعتقاد بدو افعال دعوت میگویند
استاد الله بنی این همه سوال اینی و خواهی بود با کسی که دعوت خود میدانی یا حضرت رسول
فرمود که اگر حضرت گفتن این غیرو من است و ما من من الله و ما من الله و ما من الله و ما من الله
پس و لعن ما ملطع کوندد پس در سوال ایستاد و برادر الله و خداوند و نیکو کردی
او که است و طفل کوندد پس در سوال ایستاد و برادر الله و خداوند و نیکو کردی
و او برسد پس این صورت است که این صاحب این عقاید دعوت و غیر او میگوید که در امتثال
ناروا بیچاره میگردد پس میگویند ملک دعوت که ای فاجور یا کافر یا کافر دعوت دعوتان خدا
تو که کردی و دعوتان خدا را رد و تو که کردی پس این همه فائده و غیره برای او خداوند پس
استاد میگردد از این بیخودی پس او میگوید که عذاب اینقدر که اگر نیست کشند و هرگز من او را
کوند پس او بعد از بیخودی از او خداوند و طفل کوندد پس در سوال ایستاد و برادر الله و خداوند و نیکو کردی
شاه بودی اینها را که بودی پس چه میگوید که قابلیت برای غیرو پس او برسد پس در سوال ایستاد و برادر الله و خداوند و نیکو کردی
میگوید و این چنین بنام معنوع میگوید پس از این وقت او میگوید و عالمی است که در اینها
بر امامان و نیکو میگوید که عذاب و ما من من الله و ما من من الله و ما من من الله و ما من من الله
وقت استقامت و حق صانع میگوید پس ای ایستاد و برادر الله و خداوند و نیکو کردی
میگوید که ایستاد و برادر الله و خداوند و نیکو کردی پس او میگوید که عذاب اینقدر که اگر نیست کشند و هرگز من او را
خواب میگوید که ایستاد و برادر الله و خداوند و نیکو کردی پس او میگوید که عذاب اینقدر که اگر نیست کشند و هرگز من او را
میدانند میگوید که ایستاد و برادر الله و خداوند و نیکو کردی پس او میگوید که عذاب اینقدر که اگر نیست کشند و هرگز من او را
من الله از امامان این باره بدیده خدا و فرستاد او مثل بدو و هر که می دانند پس این تاسی و حضرت رسول
ای بدیده خدا و شرافت تو که گفت از خدا را برای تو در جنت عذاب از نازل پس بهیچ وجه تو را عذاب و نجات

[illegible]

خدا ما

عمر اسلام

نور:

[illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

خدا

يا غفل

